



Multiple Approaches in Analyzing the story of "Faqiḥ and Father" from *Golestan*

Leyla Nowruzpur^{1*}

1. Corresponding Author, Faculty member and assistant professor of Golestan University, Golestan, Iran.
Email: l.nowruzpur@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 15/01/2022

Accepted: 26/07/2022

Keywords:

Saadi,

Golestan,

Narratology,

Rhetoric,

Intertextuality.

ABSTRACT

Golestan Saadi, due to the comprehensiveness of the theme and the breadth of different dimensions of human experience, has many potential capabilities to look at it from different angles. The theoretical basis of this research is based on Bresler's point of view that relativistic criticism does not simply believe in the existence of a single theory and uses various and even contradictory theories. As the absolutist approach shows the hidden angles of a work, it ignores many other angles; therefore, absolutism is not efficient to achieve deep insight and show the potential powers of the text. According to Italo Calvino, the Italian writer, classic works always create a cloud of critical discourses and every re-reading of them is a new discovery. By adopting different approaches in reading a story from *Golestan Saadi*, in addition to analyzing the hidden angles of the text, this article tries to show the brevity and compactness of the concept as an artistic aspect of this story. In this research, the story of "Faqiḥ and Father" from the second chapter has been analyzed with the approaches of new criticism, narratology, rhetoric, intertextuality and moral criticism. In the new criticism, the issue of objective tension and conjunction as well as the implicit meanings of some words have been discussed. In narratology, the narrative aspects of the text have been analyzed, especially in terms of conflict and narrator's voice. In the rhetorical analysis, the anecdote is looked at from the point of view of the way it affects the audience and the method of reasoning, intertextual analysis is also presented in the form of the use of verse, internal anecdote, allusion to Sana'i poetry and the association of similar content in other works of Saadi. In ethical criticism, the text has been reread with the approach of descriptive and normative ethics. These approaches can be expanded based on the ability of the text and the ability of the reader to actualize the angles and interpretations of the text. Each of these approaches is like a ray that shines on the dark corners of the story. The result of such an analysis is receiving the totality of the work of art and a concise understanding that can be understood not at the word level, but at the semantic level.

Cite this article: Nowruzpur, L. (2022). Multiple Approaches in Analyzing the story of "Faqiḥ and Father" from *Golestan*. *Journal of Research in Narrative Literature*, 11(4*), 33-56.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/rp.2022.2403



رویکردهای چندگانه در تحلیل حکایت «فقیه و پدر» از گلستان

لیلا نوروزپور^{*۱}

۱. نویسنده مسئول، عضو هیأت علمی و استادیار دانشگاه گلستان، گلستان، ایران. رایانامه: nowruzpur@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۰۵

واژه‌های کلیدی:

سعدی،

گلستان،

روایت‌شناسی،

بلاغت،

بینامتنیت.

گلستان سعدی به دلیل جامعیت در مضمون و عرضه ابعاد مختلف تجربه انسانی، برای نگرینستن از زوایای مختلف قابلیت‌های بالقوه زیادی دارد. مبنای نظری این پژوهش از دیدگاه برسلر مایه می‌گیرد که نقد نسبی گرا صرفاً قائل به وجود نظریه‌ای واحد نیست و از نظریات گوناگون و حتی مغایر بهره می‌گیرد. رویکرد مطلق‌گرا همان‌طور که زوایایی پنهان یک اثر را نشان می‌دهد، زوایای بسیار دیگر را نادیده می‌گذارد؛ بنابراین برای رسیدن به بینش عمیق و نشان دادن توان‌های بالقوه متن، مطلق‌گرایی کارآمد نیست. به تعبیر ایتالو کالوینو، نویسنده ایتالیایی، آثار کلاسیک همواره ابری از گفتمان‌های نقادانه ایجاد می‌کنند و هر بازخوانی از آنها، کشف تازه‌ای است. این مقاله درصدد است با اتخاذ رویکردهای متفاوت در خوانش حکایتی از گلستان سعدی علاوه بر تحلیل زوایای پنهان متن، ایجاز و فشرده‌گی مفهومی را به مثابه وجه هنری این حکایت نشان دهد. در این پژوهش، به روش توصیفی - تحلیلی حکایت «فقیه و پدر» از باب دوم با رویکردهای نقد نو، روایت‌شناسی، بلاغت، بینامتنیت و نقد اخلاقی تحلیل شده است. در نقد نو به مسأله تنش و هم پیوند عینی و نیز دلالت‌های ضمنی برخی واژگان پرداخته شده است. در روایت‌شناسی جنبه‌های روایی متن خصوصاً از نظر کشمکش و صدای راوی تحلیل شده است. در تحلیل بلاغی، به حکایت از نظر شیوه تأثیر بر مخاطب و روش استدلال نگرینسته شده، تحلیل بینامتنی نیز در قالب کاربرد آیه، حکایت درونه‌ای، تلمیح به شعر سنایی و تداعی محتوای مشابه در دیگر آثار سعدی ارائه شده است. در نقد اخلاقی، متن با رویکرد اخلاق توصیفی و هنجاری بازخوانی شده است. این رویکردها براساس قابلیت متن و توان خواننده برای به فعلیت درآوردن زوایا و سفیدخوانی‌های متن قابل‌گسترش است. هر یک از این رویکردها به منزله پرتوی است که بر زوایای تاریک حکایت تابانده می‌شود. نتیجه چنین تحلیلی دریافت کلیت اثر هنری و درک ایجازی است که نه در سطح لفظ، بلکه در سطوح معنایی قابل درک است.

استناد: نوروزپور، لیلا (۱۴۰۱). رویکردهای چندگانه در تحلیل حکایت «فقیه و پدر» از گلستان. پژوهشنامه ادبیات داستانی،

۱۱(۴*): ۳۳-۵۶.

ناشر: دانشگاه رازی



حق مؤلف © نویسنده گان.

DOI: 10.22126/rp.2022.2403

۱. پیشگفتار

تجربیات زیسته بسیاری در حکایت‌های گلستان سعدی با هم آمیخته‌اند تا نویسنده مسائل انسانی را فراروی ما قرار دهد و با حکایت‌هایی که اغلب رنگ مناظره می‌گیرد، خواننده را به ژرف‌نگری فراخواند. «زیست‌جهان» اشخاص حکایت‌های سعدی با «زیست‌جهان» خوانندگانی که در بستری با شباهت‌های تاریخی، باورداشت‌های اجتماعی و مذهبی مشترک امکان گفت‌وگو دارند، همچنین وجه روایی و نثر ساده آن در قیاس با برخی از متون کلاسیک سبب می‌شود حکایت‌ها در نگاه اول آسان‌یاب به‌نظر برسند؛ اما اتخاذ رویکردهای متفاوت، امکانات جدیدی برای کشف ناگفته‌های متن، در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

کانون بحث حکایت «فقیه و پدر» از باب دوم گلستان سعدی است. پرسش اصلی این است که چگونه استفاده از منظرهای مختلف، به درک بهتر مفهوم متن می‌انجامد؟ مدعای بحث این است که اصولاً رویکردهای مختلف هر یک چون پرتوی است که روشنگر بخش یا بخش‌هایی از اثر خواهد بود. منظرهای مختلف در حکایت انتخاب‌شده، به این معنا نیست که برای تمامی حکایت‌های گلستان لزوماً همین منظرها را باید اتخاذ کرد و یا منظرها برای همین حکایت بسنده است، بلکه غرض نشان‌دادن روشی است که برای تحلیل حکایت‌های سعدی و اصولاً هر حکایتی می‌تواند کارآمد باشد. مبنای نظری این پژوهش از ایده چارلز برسلر گرفته شده که دو نوع منتقد عملی را از یکدیگر متمایز می‌کند: نخست، منتقدی که در ارزیابی آثار ادبی تنها به یک نظریه بسنده می‌کند و به آن منتقد مطلق گرا می‌گوید و دیگر، منتقد نسبی‌گرا که از نظریات گوناگون و حتی مغایر هم بهره می‌گیرد (برسلر، ۱۳۸۶: ۳۰). بدیهی است که متن‌ها قابلیت‌های متفاوتی دارند که منتقد نباید از نظر دور بدارد. کالوینو در تعریف اثر کلاسیک امکان کشف‌های تازه در فرایند بازخوانی را مشخصه آثار کلاسیک می‌داند که هرگز همه آنچه برای گفتن دارند، نمی‌گویند (کالوینو، ۱۳۸۱: ۲۳). در پایان بیان این نکته لازم است که به مبنای نظری متناسب با هر رویکرد، فقط به قدر ضرورت اشاره شده است.

گلستان سعدی موضوع پژوهش‌های بسیاری بوده است. برخی از این پژوهش‌ها به محتوای حکایت‌ها، برخی دیگر به جنبه‌های سبک‌شناختی و یا به تأثیر این اثر بر آثار دیگر پرداخته‌اند. در بین مقالات، نمونه‌های زیر به موضوع این پژوهش بی‌ارتباط نیستند؛ ولی با چهارچوب کلی مقاله و هدف از نگارش آن متفاوت‌اند، در بیشتر مقالات همسو با هدف پژوهش، نگاهی کلی به حکایت‌های گلستان مدنظر بوده است: حسینی سروری و دیگران (۱۳۹۵) «شگردهای خلق ایجاز هنری را در دو

سطح زبان و ساخت روایت»، بررسی کرده، نشان داده‌اند که ابزارهای انسجام متن، مثل حذف و جایگزینی، ارجاع و کاربرد حروف ربط و ارتباط آنها با شکل جمله‌ها و نیز کوتاهی دیالوگ‌ها و فشردگی روایت از مهم‌ترین ابزارهای خلق ایجاز در سطح زبان روایت است. مجد و غلامی شعبانی (۱۳۹۸) با مقاله «بسامد آماری از روش‌های اقتناع مخاطب در گلستان»، نشان داده‌اند که ۳۰ درصد روش استدلال و سپس تمثیل با بسامد ۲۶/۶ درصد بیش از موارد دیگر در گلستان سعدی به کار رفته است. هرچند تاکنون مقاله‌ای که از منظرهای مختلف بر یک حکایت تمرکز کند، نگاشته نشده، درخصوص تحلیل یک حکایت می‌توان به این مقالات اشاره کرد: حکایت نخست باب اول گلستان، موضوع پژوهش‌هایی در نقد گزاره اخلاقی «دروغی مصلحت‌آمیز به از راستی فتنه‌انگیز» بوده است؛ از جمله همایون کاتوزیان (۱۳۸۵) با تحلیل این حکایت به ریشه سعدی‌کشی مدرنیست‌های دهه چهل، پنجاه اشاره کرده است. همچنین مصطفی گرجی (۱۳۸۳) در «تحلیل گفتمان حکایت جدال سعدی و مدعی با نظر به مؤلفه‌های گفت‌وگو» نشان می‌دهد که این حکایت نمونه جامع و کامل این باور است که سعدی اهل گفت‌وگو - به معنای منطقی و ارسطویی - نبود و در حوزه تئوری و زندگی عملی تناقض داشت؛ زیرا فرهنگ و هنجار غالب جوامع گذشته و نظام اجتماعی بسته گفت‌وگو را برنمی‌تابیده است. همایون جمشیدیان (۱۳۹۹) نیز به «تحلیل هرمنوتیکی حکایت عابد و پادشاه» از باب دوم گلستان بر اساس مفاهیم قرآنی پرداخته است.

این پژوهش درصدد است نشان دهد هرگونه خوانشی از حکایت‌های گلستان سعدی برای نشان‌دادن جنبه‌های معنایی و در نهایت ارزش هنری متن باید رویکردهای متفاوتی را مدنظر داشته باشد.

۲. بحث و بررسی

چنانکه در مقدمه بحث اشاره شد، این مقاله به بررسی حکایت کوتاه «فقیه و پدر» از باب دوم گلستان؛ در اخلاق درویشان از زاویه‌های متفاوت می‌پردازد تا هم ایجاز معنایی حکایت و هم لزوم بهره‌مندی از نقد نسبی‌گرا را نشان دهد. در ادامه، نخست متن حکایت درج و سپس از منظرهای متفاوت تحلیل می‌شود:

حکایت فقیه و پدر

«فقیه‌ی پدر را گفت: هیچ از این سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثر نمی‌کند به حکم

آن که نمی‌بینم مرایشان را فعلی موافق گفتار:

خویشتن سیم و غله اندوزند	ترک دنیا به مردم آموزند
هر چه گوید نگیرد اندر کس	عالمی را که گفت باشد و بس
نه بگوید به خلق و خود نکند	عالم آن کس بود که بد نکند

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»

عالم که کامرانی و تن پروری کند او خویشتن گم است که را رهبری کند

پدر گفت: ای پسر! به مجرد خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن و علما را به ضلالت منسوب کردن و در طلب عالم معصوم از فواید علم محروم ماندن، همچو نابینایی که شبی در وحل افتاده بود و می‌گفت: آخر یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من دارید. زنی مازحه بشنید و گفت: تو که چراغ نبینی به چراغ چه بینی؟! همچنین مجلس وعظ چو کلبه بزآز است آنجا تا نقدی ندهی بضاعتی نستانی و اینجا تا ارادتت نیاری سعادتت نبوی.

گفت عالم به گوش جان بشنو	ور نماشد به گفتش کردار
باطل است آنچه مدعی گوید	خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندر گوش	ور نوشته است پند بر دیوار
صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه	بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود	تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج	وین جهد می کند که بگیرد غریق را»

(گلستان، ۱۳۶۹: ۱۰۳-۱۰۴)

۲-۱. نقد نو

رویکرد نقد نو فارغ از اطلاعات زندگی‌نامه‌ای تاریخی، بر تیّات یا تفسیر نویسنده از خود اثر، تکیه می‌کند. شعار نقد نو این است که متن و لاغیر؛ به تعبیری متن خودبسنده است و معنا را تنها باید از خود متن و روابط اجزای آن استنباط کرد؛ از این رو در این رویکرد به روش قرائت تنگاتنگ به تحلیل متن پرداخته می‌شود. در این روش واژه‌ها، ترکیب‌های واژگانی، صناعات ادبی و تصاویر به دقت بررسی می‌شود و به معنای صریح و ضمنی کلمات توجه می‌شود (پاینده، ج ۱، ۱۳۹۷: ۶۳). در این رویکرد بر چندین و چندبار خواندن متن توصیه می‌شود تا بتوان به نکات اصلی، معنا و دلالت‌های ضمنی متن دست یافت. از نظر لوتمان، متن شاعرانه به لحاظ معنایی اشباع شده است و اطلاعاتی فشرده‌تر از انواع دیگر سخن با خود دارد. شعر، حداقل حشو را دارد و نسبت به همه انواع هنر کلامی مجموعه غنی‌تری

از پیام‌ها را تولید می‌کند. از نظر لوتمان شعر وقتی بد است که نتواند اطلاعات کافی منتقل کند؛ زیرا به گفته او «اطلاعات زیاست» (ایگلتون، ۱۳۸۰: ۱۴۰). حال حکایت انتخاب‌شده با مهم‌ترین اصطلاحات نقد نو؛ یعنی تنش، هم‌پیوند عینی و دلالت ضمنی واژه تحلیل می‌شود:

۲-۲. تنش

از مفاهیم کلیدی رویکرد نقد نو «تنش» است به این معنا که در هر متنی همواره تضادهایی وجود دارد که ممکن است به صراحت از آن سخن گفته نشود. «تنش به معنای پیوند دادن اضداد با یکدیگر است» (تایسن، ۱۳۸۷: ۲۱۵) و منتقد از طریق قرائت تنگاتنگ به آن دست می‌یابد.

ساختار اصلی این حکایت بر تنش استوار است و اجزای مختلف از این جهت در وحدتی اندام‌وار به هم مربوط می‌شوند. وحدت اندام‌وار با کاربرد تقابل‌ها و عبارت‌هایی در گفت‌وگوی افراد داستان که با هم ارتباط مفهومی دارند، شکل می‌گیرد. تنش اصلی میان پدر و پسر است در خصوص چگونگی تعلیم‌پذیری و آداب تعلیم و تعلم و اینکه از چه کسی و چگونه باید ادب آموخت؟ این تنش اصلی یا مرکزی، به صورت زیرمجموعه‌هایی اغلب متقابل نمودار می‌شود: همچون تقابل خیال و واقعیت، بینا و نابینا، عالم و عابد، بزاز و مشتری، نابینا و چاه، خفته و بیدار و غریق و نجات‌دهنده. حکایت به دو بخش با دو زاویه‌دید مختلف تقسیم می‌شود: مجموع گفتارهای هر یک از این دو، ترکیبی است از تصریح و تلویح که در قالب معنای اصلی و ضمنی کلمات در مورد گروه اجتماعی «متکلمان» داوری می‌کنند. مقصود از متکلمان در اینجا به قرینه سخنان رنگین و دلاویز که پسر به آنان نسبت می‌دهد، سخنوران یا واعظان هستند. سعدی در باب دوم گلستان متکلم را به این معنا به کار برده است:

فهم سخن چون نکند مستمع	قوت طبع از متکلم مجوی
فسحت میدان ارادت بیار	تا بزند مرد سخنگوی گوی
	(سعدی، ۱۳۶۹: ۹۱)

در این نمونه متکلم معادل مرد سخنگوی است که به «طریق وعظ» با «شراب سخن» مخاطبان را «مست» می‌کند و «خامان» نصیبی از آن ندارند.

نخست، پسر در جایگاه فقیه احساس خود را در مورد متکلمان بیان می‌کند و آنگاه این احساس خود را با دلیلی مستند می‌کند. لحن پسر طنزآمیز و مبتنی بر ریشخند کسانی است که از آنان انتقاد می‌کند و در مقابل، پدر فارغ از بیان مبتنی بر احساس، ایده‌ها و پیش‌فرض‌های گفتار پسر را نقد می‌کند.

در قضاوت پسر، کلام متکلمان، به صفت‌های رنگین و دل‌آویز منسوب می‌شود. «رنگین» استعاره از زیبا و دل‌آویز کنایه از «دلنشین» است و لازمه کلام دلنشین تأثیرگذاری است؛ اما تنش و طنز در این است که پسر یا فقیه می‌گوید با توجه به این ویژگی‌ها در او اثری نمی‌کند؛ به تعبیر دیگر به‌طور ضمنی خود را خردمند و عمیق می‌پندارد و پذیرندگان سخنان آنان را ساده‌لوحانی می‌انگارد که بی‌تأمل فریفته زیبایی ظاهر گفتار آنان می‌شوند و توجه نمی‌کنند که گفتار متکلمان مطابق کردارشان نیست؛ بنابراین پیش‌فرض فقیه این است که گفتاری شایسته شنیدن است که گوینده خود آن را به کار بندد. با این توضیح «رنگین» معنای ضمنی فریب را هم تداعی می‌کند. این تقابل را در دو واژه «هیچ» و «یای وحده در «فعلی» نیز نباید از نظر دور داشت؛ از نگاه فقیه، متکلمان حتی یک فعل موافق با گفتارشان ندارند و حتی یک سخن‌شان در او اثر نکرده است.

پسر برای تأثیرگذاری بیشتر مدعای خود، موضوع بیان‌شده را در قالب شعر و با تصریحی بیشتر و در قالب استقراء بیان می‌کند: متکلمان، دیگران را به ترک دنیا تشویق می‌کنند و خود سیم و غله می‌اندوزند و به این سبب گفتارشان بی‌تأثیر است. خود بدی می‌کنند و به خوبی امر می‌کنند. از مجموع این رفتارها به بی‌مسئولیتی و نادیده گرفتن دیگران و نیز کامرانی و تن‌پروری که نشان گمراهی است می‌رسند پس گمراه نمی‌تواند راهبر دیگری باشد.

در گفتار پدر، تنش از دو تعبیر «به مجرد» و «خیال باطل» نمودار می‌شود: عبارت نخست، حاکی از این است که سخن پسر نسنجیده و تأمل نشده است و عبارت دوم، بدین معناست که از دیدگاه پدر، سخن پسر فاقد واقع‌نمایی است؛ زیرا آدمی کم‌ویش گرفتار نفس است و به تعبیری آنچه پسر توقع دارد؛ یعنی امید یافتن عالم معصوم دست‌یافتنی نیست و نتیجه این خیال باطل از نظر پدر، محروم‌ماندن از فواید علم و تهذیب اخلاق است. تعبیر «ناصرحان» در کلام پدر که معادل متکلمان است در تقابل است با سخن رنگین و دلاویز خواندن آنان در گفتار پسر.

۲-۳. هم‌پیوند عینی

هم‌پیوند عینی از دیگر مصطلحات رویکرد نقد نو است، به این معنا که تصاویری در متن وجود دارد که مفاهیم انتزاعی یا ذهنی متن را در قالب تصاویر عینی ارائه می‌کند به گونه‌ای که عین به جای ذهن می‌نشیند یا تداعی‌گر آن می‌شود. «حالتی ذهنی و پیچیده، از طریق بازگویی جزئیات عینی و محسوس یک وضعیت، تصویر می‌شود» (پاینده، ج ۲، ۱۳۹۷: ۱۷۸). بدیهی است منتقد در این رویکرد باید

هم‌پیوند عینی را از متن استنباط کند. پدر با تمثیل ناینای در وحل درافتاده سرانجام باورمندی به ایده پسر در انکار و نپذیرفتن قول ناصحان را به‌صورت عینی و ملموس نمایش می‌دهد. در تمثیلی دیگر احوال پسر را که با پیش‌فرضی منفی به متکلمان می‌نگرد و دل به سخنانشان نمی‌دهد، همچون کسی تصویر می‌کند که نقدی نمی‌دهد تا از کلبه بزاز بهره‌ای یابد. نقد در اینجا معادل توجه و عنایت یا دست‌کم انکارنکردن است.

۲-۴. دلالت‌های ضمنی چند واژه

با توجه به معنای قاموسی و فراقاموسی «گم» مغالطه‌ای در سخن فقیه دیده می‌شود: آنچه فقیه در باب گمراهی می‌گوید در معنای عینی آن است که «راه گم کرده» نمی‌تواند به دیگری راه بنماید؛ اما در معنای ذهنی و انتزاعی به‌ویژه بر مبنای دیدگاه پدر چنین نیست.

در گفتار پدر واژه «ناصح» راجع است به آنچه پسر با داوری ارزشی و نقد شخصیت گوینده به جای کلام، «عالم بی‌عمل» می‌خواند. ناصح، ناظر به انگیزه و هدف گوینده از بیان سخن است و فاقد ارزش داوری در خصوص شخصیت گوینده است.

کاربرد واژه «معصوم» که بار دینی دارد، با توجه به اینکه مخاطب سخن پدر، فقیه است و آگاهی او از اینکه براساس دیدگاه اهل سنت، مقام عصمت تنها مخصوص پیامبران الهی است، بر این امر دلالت دارد که هیچ غیرپیامبری حائز چنین صفتی نیست و توقع عصمت از متکلم نامعقول و ناصواب است.

عبارت «به گوش جان شنفتن گفت عالم»، حاکی از این است که با رهاکردن قضاوت‌های ارزشی و تجسس در احوال گوینده، سخن درست یا کلام حکمت را که با گوش جان دریافت می‌شود، می‌توان شنید و از آن بهره‌مند شد. کنشی که پسر با انکار، تمسخر، خودبزرگ‌بینی و ایرادگیری، خود را از آن محروم گردانده است.

۳. روایت‌شناسی

روایت‌پذیری و تجربه‌پذیری ارتباط دو سویه دارند؛ روایت آن چیزی است که ارزش گفتن و به نقل درآمدن دارد و برخی پژوهشگران روایت، در تحلیل تولید و درک روایت به این مسأله اشاره کرده‌اند. محاورات روزمره، روایت‌های طبیعی^۱ هستند و روایت «فراخوانی شبه‌تقلیدی تجربه زندگی واقعی» است. (Fludernik, 2002: 9). صفت، شبه‌تقلیدی نسبی است و شباهت حکایت‌ها به تجربیات

زندگی با توجه به موضوع، هدف و شیوه روایت‌شان تفاوت دارد. خواننده برای درک روایت نیز به تجربیات خود از زندگی و آگاهی حاصل از آن متوسل می‌شود.

در روایت‌شناسی سنتی یکی از ویژگی‌های قصه‌های عامیانه را پیرنگ ضعیف دانسته‌اند که با بسیاری از حکایت‌های فارسی تطابق دارد. در این حکایت چنانکه در بخش نقد نو و ذیل عنوان هم‌پیوند عینی و دلالت‌های ضمنی نشان داده شد، همه اجزای حکایت یا شخصیت را پرداخت می‌کنند و یا داستان را به پیش می‌برند و هیچ حادثه‌ای جنبه اتفاقی ندارد. جریان داستان بر امور نامعقول و تصادفی متکی نیست و عناصر ذهنی و انتزاعی به صورت محسوس و عینی در قالب فضاسازی ارائه می‌شود.

شاید همه حکایت‌های سعدی را بتوان به‌نوعی با الگوی تودوروف منطبق دانست. الگوی تودوروف به صورت پی‌رفتی شامل پنج گزاره، بیان شده است: موقعیت پایداری آغاز می‌شود، نیروی آن را آشفته می‌کند، عدم تعادل اتفاق می‌افتد، نیرویی خلاف جهت نیروی قبل عمل می‌کند، تعادل برقرار می‌شود (تودوروف، ۱۳۸۲: ۹۱). پیش از کشمکش باید تعادل اولیه‌ای وجود داشته باشد تا اختلال در آن ایجاد شود؛ اما این حکایت با کشمکش آغاز می‌شود، کشمکشی که با در نظر گرفتن احساس فقیه به متکلم، درونی است و در ارتباط فقیه با پدر، بیرونی است و خواننده خود تعادل اولیه را سفیدخوانی می‌کند. حکایت فشرده است و از میانه آغاز می‌شود. خط داستانی موقعیت اولیه با اولین گفت‌وگو آغاز می‌شود و با دومین گفت‌وگو به موقعیت ثانویه می‌رسد. ظاهر حکایت ناتمام است؛ چرا که فقط یک‌بار دو طرف شخصیت نوبت سخن دارند؛ اما تعادل یا گره‌گشایی با اظهار نظر راوی یا سعدی محقق می‌شود. به عبارت دیگر، گره حکایت با شنیدن صدای راوی باز می‌شود. به باور تودوروف آنچه خواننده با آن مواجه می‌شود، نه گزاره یا پی‌رفت، بلکه متن است و هر متن تقریباً بیش از یک پی‌رفت دارد. در این حکایت بخشی از گزاره چهارم شامل یک پی‌رفت مستقل است که داستانی درونه‌ای است. فقیه وضعیت پایداری دارد، نیروی حسد به متکلم، خاطر فقیه را می‌آزارد، حسد موجب دشمنی می‌شود، پدر با سخن خویش نیرویی خلاف جهت فقیه وارد می‌کند، پسر متقاعد می‌شود. البته این گزاره‌ها حاصل برداشت از متن است و به‌طور مستقیم در متن وجود ندارد.

اگر راوی در داستان غایب باشد، به سطح نمایشنامه نزدیک می‌شود. حکایت‌ها بیشتر به شیوه دانای کل روایت می‌شوند و صدای راوی از خلال نشانگرهای محتوایی، شاخص‌های بیانی و نشانگرهای حضور مشخص است (یان، ۱۳۹۹: ۶-۷). سعدی در حکایت‌ها گاهی از نشانگرهای حضور استفاده

می‌کند و به حضور مخاطب توجه نشان می‌دهد، برای نمونه در خطاب به خواننده، فعل امر به کار می‌برد. مثلاً در ضمن حکایتی به خواننده می‌گوید:

به مزاحت نگفتم این گفتار هزل بگذار و جد از او بردار

در حکایت «فقیه و پدر»، صدای راوی در خلال حکایت به گوش نمی‌رسد، برای مثال برای فقیه صفتی ذکر نمی‌کند: فقیهی خردمند یا حاسد، بلکه صدای راوی در پایان حکایت، شنیده می‌شود. در بین عناصری که صدای راوی را به گوش می‌رسانند، «شاخص بیانی» در ابیات پایان حکایت دیده می‌شود؛ یعنی راوی، داوری ارزشی کرده و نگرش خود را در زمینه کلی تری از موضوع حکایت بیان نموده است: صدای راوی را در سه بیت پایانی این حکایت با داوری در خصوص نسبت مدرسه و خانقاه یا نسبت عالم و صوفی می‌توان شنید. اگر گزاره اخلاقی در گفت‌وگوی پسر و پدر این باشد که برای پذیرش سخن درست نباید به داوری گوینده پرداخت، گزاره اخلاقی ابیات پایانی که مبتنی بر داوری ارزشی راوی داستان است می‌گوید نجات جامعه بر نجات خویش اولویت دارد. چنانکه اشاره شد کشمکش از سویی بین اشخاص حکایت و از دیگر سو در پایان حکایت بین دو ارزش جریان دارد.

«در تمام روایت‌ها کشمکشی بر سر قدرت جریان دارد. می‌توانیم حتی بگوییم کشمکش است که ساختار روایت را شکل می‌دهد... مهم‌ترین کشمکش میان موجودهای روایت، کشمکش‌هایی هستند که درباره ارزش‌ها، تصورات، عواطف و جهان‌بینی‌اند» (ابوت، ۱۳۹۷: ۱۱۲-۱۱۳).

در این حکایت با توجه به ساختار کوتاه آن، سعدی توانسته جدال انسانی را به جدال بین ارزش‌ها پیوند بزند و از این رو ایجازی قوی و در نتیجه سفیدخوانی در حکایت شکل گرفته است. این داستان تنها یک جفت گفت‌وگو دارد و کنش داستانی و شخصیت‌پردازی تنها با همین مکالمه شکل می‌گیرد. به بیان دیگر شخصیت‌پردازی با همین جفت مکالمه صورت گرفته است. این نوع پردازش گفت‌وگو بدون بیان عکس‌العمل فقیه، پایان‌بندی این حکایت را نیز درخور توجه می‌کند. در داستان کوتاه که از جهتی بی‌شبهت به حکایت نیست ممکن است رویدادهای پس از تغییر نگرش قهرمان داستان ذکر نشود و رویدادهای بعدی به عهده تخیل مخاطب گذاشته شود (کرس، ۱۳۸۷: ۱۴۷)، از این رو با در نظر گرفتن پایان حکایت، توانمندی سعدی در گفت‌وگونویسی برجسته‌تر

می‌شود. بیان این نکته نیز خالی از فایده نیست که سخن پسر طولانی است و با ذکر شاهدهی از قرآن خواننده با عقل سلیم نخست با او هم‌رأی می‌شود؛ اما لحن و استدلال پدر شگفتی می‌آفریند و با برآورده‌نشدن انتظار خواننده تأثیر حکایت دوچندان می‌شود.

برندر متیوز، برای داستان کوتاه ویژگی‌هایی برشمرده است: داستانی که یک کنش، در یک مکان و در یک روز را نشان می‌دهد. داستان کوتاه به یک شخصیت واحد، یک رویداد، یک احساس واحد، یا مجموعه‌ای از احساساتی می‌پردازد که توسط یک موقعیت ایجاد می‌شوند (Matthews, 1917: 15-16). این ویژگی‌ها در همه انواع داستان کوتاه مدرن دیده نمی‌شود؛ اما با فضای بسیاری از حکایت‌ها از جمله همین حکایت انطباق بیشتری دارد.

روایت‌های کلاسیک بر تقابل و تعارض بنیادین بین نیروهای متضاد استوار است. برانون توضیح می‌دهد چگونه این تقابل هنوز هم در ژانرهای روایی به کار می‌رود (برانون، ۱۳۹۵: ۵۹-۶۱). این تقابل‌ها چنانکه ساختگرایان نشان داده‌اند طبیعی و الزامی نیست و از فرهنگ و ایدئولوژی نشأت می‌گیرد. در سراسر این حکایت تقابل‌هایی را می‌توان مشاهده کرد: فقیه و متکلم؛ پسر و پدر؛ عالم و عابد؛ خانقاه و مدرسه و نیز گفتار و کردار.

۴. بلاغت

اصطلاح بلاغت در سه معنای کلی به کار رفته است؛ اول فن خطابه در آثار کسانی مثل جاحظ و ابوهلال عسکری، دوم تمهیدات سبکی و زیبایی‌شناختی در بسیاری از کتاب‌های بلاغت و سوم به معنای هرگونه تأثیر در مخاطب که در آثار ابوریحان توحیدی و ابوسلیمان منطقی دیده می‌شود. این تعاریف مرز دقیق و جدا ندارند (عمارتی مقدم، ۱۳۹۵: ۹-۱۰). در این بخش منظور از بلاغت ریطوریقاست که به روش‌های اقناع و تأثیر در مخاطب می‌پردازد.

گلستان ترکیبی از موعظه و خطابه است و هدف اصلی خطابه، اقناع مخاطب است. زیرساخت حکایت حاضر، نوعی مناظره است، مناظره‌ای که بین پدر و پسر یا اندیشمندی فقیه درمی‌گیرد. راوی به‌طور مستقیم از جایگاه اجتماعی پدر سخنی به میان نمی‌آورد. پدر هم در جایگاه یکی از طرفین منازعه قرار دارد و هم گویی در جایگاه وکیل مدافع «متکلم» غایب. با این رویکرد می‌توان تحلیل کرد که هر یک از طرفین از چه شیوه‌هایی برای اقناع استفاده کرده‌اند. به عبارت دیگر، روش‌های اقناعی دو سوی مکالمه برای اثبات سخن خود چیستند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ چنانکه خواهیم دید نتیجه

این مناظره در گفت‌وگوی طرفین مشخص نیست و کلام راوی به این مناظره پایان می‌دهد. از نظر ارسطو سه نوع اقناع وجود دارد: اقناع با توسل به اعتبار سخنور^۱، اقناع با توسل به احساسات مخاطب^۲ و اقناع استدلالی^۳ که ارسطو بر اهمیت نوع اخیر تأکید بیشتری دارد. این سه شیوه اقناع از الفاظ حاصل می‌شود: شیوه نخست به سرشت خطیب بستگی دارد، شیوه دوم مربوط به قرارداد شنونده در چهارچوب فکری خاص و شیوه سوم به دلیل متکی است (ارسطو، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۴). در این حکایت، طرفین از این روش‌ها استفاده می‌کنند:

نخست به برانگیختن احساسات می‌پردازیم. ارسطو می‌گوید آنگاه که احساس رضایت و درستی می‌کنیم در مقایسه با زمانی که تحت تأثیر رنج یا دشمنی قرار می‌گیریم، قضاوتی متفاوت خواهیم داشت. پسر با متکلم سر سازش ندارد و او را متهم می‌کند. این احساس دشمنی در محتوا و لحن ریشخندآمیز پسر بروز می‌یابد. افرادی که منافعشان با یکدیگر در تضاد است یا از یک محل ارتزاق می‌کنند، با یکدیگر دشمنی می‌ورزند، به تعبیر ارسطو ضدیت کوزه‌گر با کوزه‌گر (همان: ۱۱۷). این بدخواهی نسبت به طبقاتی ابراز شده که مورد احترام جامعه‌اند. پسر سعی می‌کند با اظهار دشمنی خود در جایگاه فقیه نسبت به متکلم و برانگیختن احساس دشمنی در پدر، او را تحت تأثیر قرار دهد. از سوی دیگر پدر به دفاع از متکلم برمی‌خیزد. مطابق تعریف ارسطو مهربانی، مساعدتی است که نه برای جبران امری و نه برای استفاده مساعدت‌کننده، بلکه فقط برای مساعدت‌شونده، انجام می‌پذیرد (همان: ۱۲۹). اگر دفاع پدر از متکلم، در نتیجه جبران لطفی یا کسب منفعتی نباشد، رفتاری از سر مهربانی است. این خوانش در بخش نقد اخلاقی بازنگری خواهد شد.

در فضای مناظره، شخص متکلم حضور ندارد، فقیه به او اهانت و تحقیر روا می‌دارد و او امکان پاسخگویی یا دفاع از خود ندارد. به نظر می‌رسد پدر با درک این موقعیت، در جایگاه انسانی ظاهر می‌شود که به علت ویژگی والای اخلاقی، اعتماد مخاطب را برمی‌انگیزد؛ اقناع با توسل به اعتبار سخنور. فحوای سخن پدر حکایت از این دارد که عیب‌جو نیست، حُسن‌نیت دارد و وجه مثبت حوادث را می‌بیند. در واقع موضع‌گیری پدر با ویژگی انسان به مثابه موجود خطاپذیر و جایز‌الخطا سازگار است و مخاطب بی‌طرف به‌راحتی با پدر هم‌رأی می‌شود و تحت تأثیر احساس همدلانۀ او قرار می‌گیرد.

1. ethos
2. pathos
3. logos

ارسطو می‌گوید سه چیز الهام‌بخش اعتماد به سرشت خطیب است؛ یعنی باعث می‌شود مطلبی را جدای از هر دلیلی بپذیریم و آن عبارت است از حسن تدبیر، سرشت اخلاقی نیک و حسن نیت (ارسطو، ۱۳۸۹: ۱۰۴). سخن پدر، در مقابل سخن پسر که گفتاری مبتنی بر تحقیر و عیب‌جویی است، در اقناع مخاطب مؤثرتر واقع می‌شود. به عبارت دیگر در کلام پدر، اقناع با توسل به سرشت خطیب صورت گرفته است.

گفتار پدر مبتنی بر دو نوع استدلال است: نخست از نوع ضد امر سؤال‌شده است؛ یعنی ضد چیزی، باید کیفیتی مخالف داشته باشد (همان: ۱۶۷). نپذیرفتن سخن درست از عالم بی‌عمل نادانی است، پس پذیرفتن سخن درست از عالم بی‌عمل دانایی است. یا به دنبال عالم معصوم بودن پندار باطل است پس به دنبال عالم معصوم نبودن اندیشه صواب است. نوع دیگر استدلال احتجاج بر اساس دلیل محکم‌تر است؛ منظور از این استدلال آن است که:

«اگر کیفیتی در جایی که احتمال وجود آن بیشتر است، در واقع وجود نداشته باشد، بدیهی است در جایی که احتمال وجود آن کمتر است نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد» (همان: ۱۶۹).

اگر عالم و فقیه معصوم نیست، پس متکلم به طریق اولی نمی‌تواند معصوم و مبرا از خطا باشد. همچنین اگر فردی به چنان کیفیت معرفتی دست یابد که پند نوشته بر دیوار را بپذیرد، پند بر زبان عالم را هم خواهد پذیرفت، هر چند عالم خود، عامل بدان نباشد. پند، اظهارنظری کلی در مورد مسائلی مانند سلوک عملی است. از نگاه ارسطو اگر به پند، حجت یا تبیینی افزوده شود، «قیاس ضمیر» می‌سازد و بهترین پند آن است که حجت در آن مستتر باشد. ارسطو در ریطوریکا چنین مثال می‌آورد:

«ای انسان میرا خشم خدایان نامیرا را بر میانگیز» که صفت «میرا» در حکم حجت است (همان: ۱۵۹).

از این نوع پند در کلام فقیه و پدر آمده است؛ بیت «عالمی را که گفت باشد و بس....» همراه با تبیین است؛ چراکه با گفتن کلمه «بس» نشان می‌دهد عالم در سطح گفتار متوقف شده است. در بیت بعد نیز عبارت «او خویشان گم است» در حکم حجت یا تبیین است بر عدم لیاقت عالم کامران و تن‌پرور. در کلام پدر نیز پند صورت قیاس دارد: «در طلب عالم معصوم از فواید علم محروم‌ماندن» کلمه «فواید» حجتی است که در پند مستتر است؛ به بیان دیگر سودمندی علم در پند مندرج است.

بحث از جنبه‌های خطابی این حکایت را با ذکر نکته دیگر به پایان می‌بریم: ارسطو می‌گوید به کار بردن پندهایی که با مثل‌های مشهور مخالفت دارد، سبب اعتلای سیرت گوینده در نظر شنوندگان می‌شود یا تأثیر احساساتی قوی را آشکار می‌کند؛ بنابراین از گفتن آنها نباید اجتناب کرد (ارسطو، ۱۳۸۹: ۱۶۱). در این حکایت پدر با رد کلام مشهور سنایی که حکم مثل دارد، «خفته را خفته کی کند بیدار» این روش را به کار برده و با این سخن، سیرت اخلاقی خود را به معرض دید گذاشته است. به این سخن سنایی در رویکرد بینامتنیت اشاره خواهد شد.

۵. بینامتنیت

در بینامتنیت سخن در این است که متن‌ها در واکنش به یکدیگر پدید می‌آیند و در هر اثر رد دیگر آثار را به روشنی یا با نشانه‌هایی می‌توان یافت. تودوروف می‌گوید همواره هر گفتاری با دیگر گفتارها مرتبط است (تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۲۱) و این ارتباط موجب گسترش معنای متن می‌شود.

«ارتباط متن با دیگر متن‌ها موجب می‌شود تا آن متن از یک معنای ثابت و بسته رهایی یابد و دارای معناهای گوناگون شود» (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

توجه به رویکرد بینامتنی در تحلیل متن ضروری است:

«اساسی‌ترین جنبه زبان این است که همه زبان‌ها به گفته‌های پیشین و به الگوهای معنایی و ارزش‌گذارانه از پیش موجود پاسخ داده؛ اما پاسخ‌های دیگری را نیز برانگیخته و درصدد برانگیزش آنها هستند. ما نمی‌توانیم یک گفته یا حتی یک اثر مکتوب را چنان فهم کنیم که گویی معنای واحدی داشته و به گفته‌ها یا آثار قبل و بعد خویش ربطی ندارد» (آلن، ۱۳۸۰: ۳۰).

از این رو توجه به نمونه‌های ذکر شده از دیگر متون بسیار ضروری است و باید ارتباط دو متن، معانی که با هم‌نشینی دو متن القاء می‌شود و چگونگی گسترش متن توجه شود. در تحلیل بینامتنی این حکایت به اختصار به ارتباط مواردی مانند آیه، حکایت درونه‌ای، تداعی محتوای مشابه در دیگر آثار سعدی و تلمیح به شعر سنایی اشاره می‌شود.

۵-۱. آیه

پسر در میانه سخن خود به آیه ۴۴ سوره بقره اشاره می‌کند: «اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» علاوه بر معنایی که از آیه برمی‌آید؛ یعنی پنددهنده باید خود پندپذیر و به کاربرنده پند باشد، توجه به شأن نزول آیه اهمیت دارد. این آیه در خطاب به مشرکان عرب است که پیش از بعثت پیامبر، مردمان

را به رسیدن پیامبری بشارت می‌دادند؛ اما پس از بعثت، خود از سر حسادت به او ایمان نیاوردند و انکارش کردند. همچنین گفته می‌شود به یهودیان اشاره می‌کند که دیگران را به پیروی از تورات امر و خود با آن مخالفت می‌کردند؛ زیرا آیاتی در آن بود که حاکی از صدق دعوی پیامبر اسلام بود (نصر، ج ۱، ۱۳۹۹: ۱۷۱).

فقیه، با توجه به وجه تاریخی آیه، به اشاره متکلمان را به‌طور ضمنی با مشرکان و یهودیان که در ادامه، صفت گمراه را نیز به آنان اسناد می‌دهد، یکی می‌شمارد. بر این مبنا نویسنده ضمنی یا حتی خود سعدی در جایگاه نویسنده واقعی که در شمار متکلمان به معنای ذکر شده، قرار می‌گیرد، بر آن است که فقیه - در جایگاه رقیب تاریخی متکلم که مفاهیم اخلاقی و حکمت را با زبانی مخیل و از طریق داستان، شعر و مثل تبیین می‌کند - با زبانی سخت و درشت از باید و نبایدها سخن می‌گوید و در نتیجه در قیاس با متکلم سخنش جاذبه کمتری دارد و اقبال مردم به او کمتر است.

۵-۲. حکایت درونه‌ای

در ضمن گفتار پدر به تمثیل یا حکایت دیگری نیز اشاره شده است که روایت درونه‌ای است. پدر در تبیین نادرستی ایده پسر تمثیل نابینایی را می‌آورد که پس از درافتادن در وحل به اعتراض فریاد برمی‌آورد که «مسلمانان چراغی فراراه من دارید» و زنی او را به ریشخند می‌گیرد. این سخن نابینا به اقتضای احوال خودش معنایی ندارد؛ اما اصل حرف که اگر چراغی در راه باشد در شب کسی در گل‌ولای نمی‌افتد، درست است. در این حال، حادثه، فضا و مکان تاریک، احوال پسر را بازنمایی می‌کند و براعت استهلالی است که سرانجام پند ناشنوی، درافتادن در وحل نادانی است. سخنان عالم بی‌عمل اگر بر خود او تأثیر ندارد؛ اما از آنجا که سخن حق است دیگران را راه می‌نماید. چراغ؛ چون سخنان حق و وحل؛ گمراهی است. چراغ دستگیر عالم بی‌عمل نیست؛ اما روندگان در شب را به وجود وحل آگاه می‌کند. زن مازحه در حکم فقیه است که به خرده‌گیری می‌پردازد و متکلم بی‌عمل به نابینای در وحل افتاده، تشبیه می‌شود. به عبارت دیگر زن مازحه که ریشخند می‌کند، عملی همچون فقیه انجام داده است.

۵-۳. محتوای مشابه در دیگر آثار سعدی

شخصیت زن حکایت درونه‌ای که به جای خانه در کوی و برزن است و خاموش نیست، با حکایتی از بوستان ارتباط دارد. (بوستان، ۱۳۷۲: ۱۶۳) همچنین شخصیت «صاحب‌دل» در ابیات پایانی که قهرمان اصلی حکایتی است از بوستان در باب تواضع با مطلع زیر:

طمع برد شوخی به صاحب‌دلی
نبود آن زمان در میان حاصلی
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۲۶)

صاحب‌دل در این حکایت بوستان در معرض انتقادهای زیادی قرار می‌گیرد و نرنجیدن او از سخن مرد گستاخ و معصوم ندانستن خود، با حکایت بررسی شده پیوند دارد. چنانکه گفته شد صدای راوی در این حکایت با بیان تمایز خانقاه و مدرسه یا عالم و عابد شنیده می‌شود. سعدی در آثار خود، تصوف و صوفیان را نقد می‌کند. این انتقاد نه به حقیقت تصوف، بلکه به دگرذیسی آن است:

«گفت پیش ازین طایفه‌ای در جهان بودند به صورت پریشان و به معنی جمع، اکنون جماعتی هستند به صورت جمع و به معنا پریشان» و تنها «دل با خدای» داشتن را «خلوت نشینی» می‌دانند. در حکایتی از بوستان تکه پسر اتابک زنگی بر آن بود تا با رهاکردن تخت پادشاهی به طریقت تصوف بگراید. گوینده این ابیات حکیمانه، «صاحب‌دل» است:

طریقت به جز خدمت خلق نیست
تو بر تخت سلطانی خویش باش
به تسبیح و سجاده و دلق نیست
به اخلاق پاکیزه درویش باش
(سعدی، ۱۳۷۲: ۵۵)

در باب دوم بوستان، عابدی رومی را که در فکر ذکر است و به احوال دیگران و گرسنگان بی‌توجه، شماتت می‌کند و او را صاحب دعوی و بی‌بهره از معنی می‌انگارد:

شنیدم که مردی است پاکیزه بوم
به ایشار مردان سبق برده‌اند
شناسا و رهرو در اقصای روم...
نه شب زنده‌داران دل مرده‌اند...
قیامت کسی بینی اندر بهشت
که معنی طلب کرد و دعوی بهشت
(سعدی، ۱۳۷۲: ۸۹)

این حکایت و اشارات دیگر سعدی حاکی از این است که رسیدگی به احوال مردمان و رنج‌های ملموس آنان برتر است از دل به عبادت و شب‌زنده‌داری بستن و سرانجام نیز یاری‌رسانان به مردمان گوی بهشت را خواهند برد.

۴-۵. تلمیح به شعر سنایی

سعدی یا نویسنده ضمنی حکایت، سنایی را نیز در جایگاه مدعی بی‌نصیب نمی‌گذارد. شاید در سطحی دیگر همان نسبت میان فقیه و متکلم را بین این دو، در جایگاه رقیب بتوان مشاهده کرد. پدر گفتار سنایی را از بافت خود خارج کرده، درباره آن قضاوت می‌کند. سخن سنایی این است:

چون دلت پر ز نور احمد بود
 ای به دیدار فتنه چون طاووس
 عالمت غافل است و تو غافل
 غول باشد نه عالم آنکه از او
 بر خود آن را که پادشاهی نیست
 به یقین دان که آمنی از نار
 وی به گفتار غره چون گفتار
 خفته را خفته کی کند بیدار....
 بشنوی گفت و نشنوی کردار
 بر گیاهیش پادشا مشمار
 (سنایی، ۱۳۸۰: ۲۰۲)

در کلام پدر سخن سنایی از بافت خود خارج شده است؛ با توجه به دو عبارت گفتار و غول، مقصود این است که افراد فریبکار در پی گمراه کردن دیگران‌اند، چنین اشخاصی به کنایه خفته‌اند. چنانکه مشهور است شکارچی گفتار او را با گفتار «اینجا گفتار نیست» می‌فریبد یا غول اساساً در کار گمراه کردن روندگان بیابان است. در اینجا سخن نه از کلام درست و نادرست که از گمراهان پیروی کردن است؛ اما در سخن پدر، خفته مصداق متکلم بی‌عمل دانسته شده است که سخن او می‌تواند آگاهی‌بخش باشد.

پدر بدون ذکر نام سنایی، به او انتقاد نموده، با تمثیل «پند نوشته بر دیوار»، هرگونه قضاوتی درخصوص درستکاری گوینده یا متکلم را باطل و بی‌وجه دانسته است. با توجه به ترجیح مدرسه بر خانقاه و عالم بر زاهد در ابیات پایانی، همسویی راوی با شخصیت پدر شایسته تأمل است.

۶. نقد اخلاقی

مخالفت افلاطون با شعر و دفاع ارسطو از آن حاکی از آرای دیرینه گوناگون درخصوص ارتباط ادبیات با اخلاق است. دلیل محکومیت شعر و تبعید شاعران از مدینه فاضله به دلیل قدرت شعر در افسونگری و گمراه‌ساختن انسان است. اخلاق‌گرایان پروتستان هم معتقد بودند رمان اغواگر است و سبب می‌شود جوانان عوالم خیالی بسازند. کانت هم مخالف خواندن رمان بود (هیلیس میلر، ۱۳۸۴: ۱۱۱). امروزه برخی متفکران از جمله مارتا نوسباوم بر نشان‌دادن اهمیت نقش ادبیات در جامعه اهتمام بسیار دارند. بدون نقد اخلاقی آثار ادبی نمی‌توان از چندوچون نقش اثر ادبی در ارتباط با اخلاق سخن گفت. روایت‌شناسان نیز به اهمیت اخلاق در روایت اذعان دارند:

«به‌طور طبیعی، داستان به نکته‌ای اخلاقی و پندآمیز نیاز دارد تا تجربه‌ای جذاب را به نمایش بگذارد» (یان، ۱۳۹۹: ۱۶۷).

انواع متفاوتی از اخلاق را می‌توان در تحلیل متون ادبی در نظر داشت: از جمله اخلاق توصیفی، اخلاق تجویزی، اخلاق کاربردی یا اخلاق فضیلت. این حکایت نخست از منظر اخلاق توصیفی

بررسی می‌شود و سپس براساس اخلاق هنجاری به نکاتی اشاره خواهد شد.

از نظر سوزانه چو (۲۰۲۱) که مهم‌ترین غایت ادبیات را غایت اخلاقی می‌داند، اخلاق توصیفی؛ یعنی توصیف هنجارها و ارزش‌های اخلاقی یک گروه یا جامعه، ابتدایی‌ترین نقطه ورود به خواندن متن است؛ یعنی مشاهده عینی رفتار انسانی یا ارزش‌های اجتماعی با استفاده از روش تجربی. درست همان روشی که روانشناسان، انسان‌شناسان یا پژوهشگران علوم اجتماعی برای مشاهده و نتیجه‌گیری در مورد رفتار انسانی یا ارزش‌های اجتماعی به کار می‌برند. ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های گروه یا جامعه از منظر اخلاق توصیفی دیده خواهد شد. چو در سه محور سؤالاتی را طرح می‌کند: در توصیف گروه‌ها و جامعه‌ها؛ اینکه افراد و جوامعی که دنیای داستانی متن را تشکیل می‌دهند، چه کسانی هستند؟ و منبع اصلی تنش بین این افراد یا جوامع در دنیای داستانی متن چیست؟ برای توصیف الگوهای رفتاری مورد انتظار؛ اینکه چه الگوهای ضمنی یا صریحی در رفتار افراد جامعه می‌توان توقع داشت؟ و در صورت رعایت‌نکردن، پیامد آن چیست؟ و برای توصیف ارزش‌های اساسی؛ اینکه چه ارزش‌ها یا باورهایی این معیارهای اخلاقی صریح و ضمنی را مشخص می‌کند؟ چرا این ارزش‌ها برای جوامع خاص در متن مهم هستند و از چه دلایل تاریخی، فلسفی، اخلاقی و یا دلایل دیگری برای توجیه این ارزش‌ها و استانداردهای رفتار مورد انتظار می‌توان استفاده کرد؟ (Choo, 2020: 62-63)

باوجود کوتاهی حکایت، پاسخ بخشی از سؤالات بالا را می‌توان در متن یافت. دنیای داستانی متن مواجهه دو طبقه بالای اجتماع دوران پیشامدرن را تصویر می‌کند: فقیه و متکلم. چنانکه ذکر شد متکلم در اینجا به معنای واعظ و نه در معنای عالم علم کلام به کار رفته است. متکلم احتمالاً ابزاری برای تأثیرگذاری بر مردم - فن سخنوری - در اختیار دارد که فقیه فاقد آن است و هنرنمایی کمتری در مجالس وعظ دارد. منبع اصلی تنش حسادت و رقابت بین این دو گروه از نخبگان جامعه است و فقیه نتوانسته حسادت شغلی خود را پنهان کند.

«هرجا که تحصیل‌کردگان تخصص‌های متفاوتی داشتند و در رده‌های اجتماعی متفاوتی جای می‌گرفتند، معمولاً در میان آنها رقابت هم بود. برای مثال در اوایل عصر اسلامی، علمای دینی با کاتبان، دبیران و دیگر متخصصانی که با عرضه خدمات خود به دربارها پیشرفت می‌کردند در رقابت و کشمکش بودند و سرسختانه تلاش می‌کردند همه این افراد را به بی‌اعتنایی به مقدسات متهم کنند» (کرون، ۱۳۹۳: ۱۶۲).

توقع می‌رود که فقیه با توجه به جایگاه علمی فقاقت از دیگران بدگویی نکند. رعایت‌نکردن این

الگوی رفتار اجتماعی از او پسندیده نیست و موجب ایجاد تنش درونی و بروز آن شده است، به حدی که در دیدار پدر درباره آن سخن می‌گوید. ارزش یا باوری که این معیار اخلاقی را مشخص می‌کند این است که انسان خواه‌ناخواه نسبت به کلام حق، در موضع پذیرش قرار دارد و انتظار می‌رود فقیه هم باتوجه به دانسته‌های خویش و خصوصاً آنچه در قرآن آمده که «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» به کلام درست توجه کند نه به شخصیت گوینده آن.

بیان و حفظ این ارزش از دو نظر برای گوینده حکایت؛ یعنی سعدی مهم است؛ یکی این نکته که سعدی در مقام معلم اخلاق می‌داند انتظار دست‌یافتن به عالم با عمل بسیار آرمانی است و دیگر اینکه سعدی در مقام واعظ، نگران است که هر عمل او زیر ذره‌بین انتقاد افراد جامعه قرار گیرد.

اخلاق هنجاری^۱ بر واکنش خواننده در قضاوت درباره درست یا نادرست بودن یک عمل یا رفتار اخلاقی تمرکز دارد. همان‌طور که متن را می‌خوانیم، شخصیت‌ها را نقد و در مورد رفتار آنها قضاوت می‌کنیم. در عین حال، قضاوت‌های ما خنثی نیستند و تحت تأثیر «قدرت فراخوانی» قرار دارند که گریگوری (۲۰۱۰) آن را ذاتی متون ادبی می‌داند؛ یعنی دعوت به داشتن احساسات مشترک با شخصیت‌ها، باورهای مشترک در مورد رفتار اخلاقی یا غیراخلاقی و قضاوت مشترک درباره دغدغه‌های اخلاقی. متون ادبی با چه روشی خوانندگان را به ارتباط عاطفی با محتوا و شخصیت‌شان دعوت می‌کنند؟ متن چگونه همدلی خواننده را با شخصیت‌ها برمی‌انگیزد؟ وقتی خواننده از تجربیات آنها مطلع می‌شود، چه احساسی در مورد آنها دارد؟ (Choo, 2020: 63-64) در این حکایت، خواننده با دو نکته تحت تأثیر سخنان پدر قرار می‌گیرد: پدر معتقد است ذاتاً انسان در معرض خطاست و معصوم نیست و کدام مخاطب است که با او همدستان نباشد. همچنین پدر با بیان تجربه روزمره رفتن به بازار و گرفتن متاعی در مقابل دادن نقد، به وجه تمثیل خواننده را با خود همدل می‌کند. مجلس وعظ نیز چنین است نقدی که باید داد، ارادت است. همه انسان‌ها عموماً با این تجربه آشنایند که فردی گوش شنوایی برای پند آنان نداشته یا تعهدشان برای اصلاح فردی ناکام مانده است.

دعوت به باورهای مشترک، شامل بررسی باورهایی درباره طبیعت انسان یا جهان است که متن به آنها وابسته است یا مفروضاتی است که از طریق متن به خواننده القاء می‌شود. سعدی در این حکایت در ابیات پایانی اصلاح فردی و اجتماعی را در مقابل دید خوانندگان قرار می‌دهد. گزاره اصلی

حکایت بر این باور متکی است که انسان نباید فقط به اصلاح خود توجه کند و از جامعه بازماند. حتی اگر نقیصی در او باشد و نتوانسته باشد بر خود غلبه کند، اگر عملی را درست می‌داند، وظیفه دارد آن را به دیگران بازگو کند و دست کم به تربیت دیگران اهتمام بورزد. این بحث را می‌توان به دیدگاه سعدی از تصوف و انتقادهایش به صوفیان گره زد. سعدی با گفت‌وگویی که بین پدر و پسر ترتیب داده، خواننده را برای پذیرش ایده اصلی حکایت مبنی بر ترجیح مدرسه بر خانقاه آماده می‌کند. در دعوت به قضاوت اخلاقی خواننده درباره درستی و نادرستی ارزش‌هایی که نویسنده بیان کرده، به داوری می‌نشیند. برخلاف متون تعلیمی که درس‌های اخلاقی ثابتی دارند که نویسنده با هدفی خاص طرح می‌کند و ذهن خوانندگان منفعلانه آن را دریافت می‌کند، نقد اخلاقی شکلی فعال از خوانش انتقادی را پیشنهاد می‌کند. خواننده به صورت پویا از طریق تعامل و مذاکره با انسان‌های دیگر در مقام شخصیت‌های واقعی و تخیلی، متن را تفسیر و بازخوانی می‌کند (Choo, 2020: 64). این حکایت را می‌توان از این منظر با رویکرد نقد اخلاقی بررسی کرد که بخشی از اعمال نادرستی که انسان تنها به دلیل نگاه و قضاوت جامعه از انجام آنها پرهیز می‌کند، مباح می‌شود بدون اینکه کنشگر نگران از دست دادن جایگاه اجتماعی خویش باشد.

۷. نتیجه

در این مقاله حکایت «فقیه و پدر» از باب دوم گلستان سعدی از منظرهای گوناگون تحلیل شده است. همین روش را می‌توان درباره حکایت‌های دیگر در متون نثر فارسی به کار بست و خلاقیت‌های زبانی و روایی اثر و نیز میزان فشردگی آن را نشان داد. این منظرها ناگفته‌ها یا سفیدخوانی‌ها و وجوه پنهان اثر را در برابر دیدگان خواننده قرار می‌دهد. در حکایت‌های مختلف به فراخور قابلیت‌های متن می‌توان با رویکردهای مختلف به گفت‌وگو با متن پرداخت.

اگر حکایتی بتواند میزان زیادی از اطلاعات را منتقل کند، به فشردگی هنر شعر نزدیک می‌شود و به عبارت دیگر وجه ادبی بیشتری پیدا می‌کند. شباهت حکایت به داستان کوتاه که عناصر زائد و حاشیه‌ای را تاب ندارد، در نگاه اول خواننده را از ظرایف خود بی‌بهره می‌گذارد و تنها با استفاده از رویکردهای مختلف می‌توان متن را به سخن واداشت و اطلاعات زیادی از آن به دست آورد. بخشی از این اطلاعات به قرار زیر است:

تنش مرکزی این حکایت، با تقابل شخصیت‌های پدر و پسر، فقیه و متکلم، عابد و زاهد و بزاز و

مشتری و مفاهیمی مانند چاه و راه، خیال و واقعیت و گفتار و عمل شکل گرفته است. هم‌پیوند عینی از طریق تمثیل نابینای در گل‌ولای درافتاده یا دکان بزاری به‌صورت عینی و ملموس درآمده و واژگانی مانند «گم»، «معصوم»، «رنگین» و «شب» معانی فراقاموسی دارند.

حکایت به‌ظاهر از میانه آغاز می‌شود و فشرده است؛ چراکه تنها با دو گفت‌وگو شکل می‌گیرد و بدون بیان واکنش فقیه، پایان می‌پذیرد. هسته مرکزی حکایت کشمکش درونی و بیرونی فقیه است و تعادل یا گره‌گشایی با اظهارنظر راوی در ابیات پایانی محقق می‌شود.

سه نوع اقتناع؛ توسل به اعتبار سخنور، توسل به احساسات مخاطب و اقتناع استدلالی در این حکایت دیده می‌شود. اشاره به آیات قرآن، ذکر حکایت درونه‌ای، تلمیح به شعر سنایی و تداعی محتوای مشابه در دیگر آثار سعدی، فشرده‌گی معنایی حکایت را دوچندان کرده است.

دنیای داستانی متن از طریق بازنمایی حسادت و رقابت فقیه نسبت به متکلم که هر دو از اعضای طبقه نجبگان دوران پیشامدرن هستند، شکل می‌گیرد. متکلم احتمالاً به دلیل تسلط بر فنون سخنوری و تأثیرگذاری بر مردم هنرنمایی بیشتری در مجالس وعظ دارد و به ساختار قدرت و ثروت نزدیک‌تر است. راوی در این حکایت کوتاه که وجوه هنری زبان آن خصوصاً با رویکرد نقد نو و روایت‌شناسی و وجوه هنری ایجاز مفهومی آن، خصوصاً در بلاغت و نقد اخلاقی تحلیل شده است، توانسته در ابیات پایانی، فضای محدود حکایت را با زمینه کلی تری از باورداشت خود پیوند بزند؛ یعنی ترجیح جامعه بر فرد.

کتابنامه

- آلن، گراهام. (۱۳۸۰) *بینامتنیت*، چاپ اول. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- ابوت، پورتر اچ. (۱۳۹۷) *سواد روایت*، چاپ اول. ترجمه رؤیا پورآذر و نیکام. اشرفی. نشر اطراف.
- ارسطو. (۱۳۸۹) *ریطورتقا (فن خطابه)*، چاپ دوم. ترجمه دکتر پرخیده ملکی. انتشارات اقبال.
- ایگلتون، تری. (۱۳۸۰) *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر، ویرایش دوم. نشر مرکز.
- تایسن، لوئیس. (۱۳۸۷) *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*، چاپ اول. ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی. تهران: نشر نگاه امروز.

برسلر، چارلز. (۱۳۸۶) درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی، چاپ اول. ترجمه مصطفی عابدینی فرد، انتشارات نیلوفر.

پاینده، حسین. (۱۳۹۷) نظریه و نقد ادبی در سنامه دانشگاهی، ج ۱، چاپ اول. انتشارات سمت.

تودورف، تزوتان. (۱۳۷۷) منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین، ترجمه داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز.

جمشیدیان، همایون. (۱۳۹۹) «تحلیل هرمنوتیکی حکایت عابد و پادشاه براساس مفاهیم قرآنی حکایتی از باب دوم گلستان». نشریه پژوهش‌های ادبی-قرآنی، سال هشتم، شماره ۴ (پیاپی ۳۲)، ۵۷-۳۵.

حسینی سروری، نجمه و دیگران. (۱۳۹۵) «شگردهای خلق ایجاز هنری در گلستان سعدی»، نشریه بلاغت کاربردی و نقد بلاغی، دوره ۲، ش ۱، ۸۹-۱۰۶.

سعدی. (۱۳۶۹) گلستان. تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ دوم. انتشارات خوارزمی.

سعدی. (۱۳۷۲) بوستان. تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم. انتشارات خوارزمی.

سنایی غزنوی. (۱۳۸۰) دیوان سنایی غزنوی. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ پنجم. انتشارات سنایی.

عمارتی مقدم، داوود. (۱۳۹۵) بلاغت: از آتن تا مدینه، چاپ اول. تهران: هرمس.

کالوینو، ایتالو. (۱۳۸۱) چرا باید کلاسیک‌ها را خواند، چاپ اول. ترجمه آریتا همپارتیان. نشر کاروان.

کرس، نانسی. (۱۳۸۷) شروع، میانه، پایان، چاپ اول. ترجمه نیلوفر اربابی. نشر رشش.

کرون، پاتریشیا. (۱۳۹۳) جامعه‌های ماقبل صنعتی، چاپ اول. ترجمه مسعود جعفری. نشر ماهی.

گرچی، مصطفی (۱۳۸۳) «مقاله تحلیل گفتمان حکایت جدال سعدی و مدعی با نظر به مؤلفه‌های گفت‌وگو»، مجله پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲، ۷۵-۸۸.

مجد، امید؛ غلامی شعبانی، شفق. (۱۳۹۸) «روش‌های اقناع مخاطب در گلستان سعدی»، نشریه زبان و ادبیات فارسی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی)، دوره ۲۷، شماره ۸۶، ۱۷۹-۱۹۳.

نامور مطلق، بهمن. (۱۳۹۰) درآمدی بر بینامتنیت، چاپ اول. تهران: نشر سخن.

نصر، سید حسین. (۱۳۹۹) *تفسیر معاصرانه قرآن*، ج ۱، ترجمه ان شاء الله رحمتی، انتشارات سوفیا.

همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۵) *شاعر عشق و زندگی سعدی*، چاپ اول. نشر مرکز.

هیلیس میلر، جوزف. (۱۳۸۵) *در باب ادبیات*، چاپ اول. ترجمه سهیل سمی. تهران، انتشارات ققنوس.

یان، مانفرد. (۱۳۹۹) *روایت شناسی*، چاپ اول. ترجمه ابوالفضل حری، انتشارات علمی و فرهنگی.

Choo, Suzanne S. (2021), *Teaching Ethics through Literature*, First published, Routledge.

Fludernik, Monika, (2002), *Towards a 'Natural' Narratology*, Routledge.

Matthews, Brander, (1917), *The Philosophy of the Short – story*, Longmans, Green and Co

References

Allen, Graham. (2008) *Intertextuality*, first edition. Translation of Yazdanjo's message. Tehran: Nahr-e-MarKarz

Abbott, Porter H. (2017) *Narrative literacy, first edition*. Translated by Roya Pourazer and Nika M. Ashrafi. Nashr Atraf.

Aristotle (1389) *Rituriqa (fan of rhetoric)*, second edition. Translated by Dr. Parkhideh Maleki. Iqbal Publications.

Eagleton, Terry. (1380) *An introduction to literary theory*. Translated by Abbas Mokhbar, second edition. Center publication.

Tyson, Louis. (1387) *Theories of Contemporary Literary Criticism, first edition*. Translated by Maziar Hosseinzadeh and Fatemeh Hosseini. Tehran: Nagha Mozur publishing house.

Bressler, Charles. (1386) *Introduction to theories and methods of literary criticism, first edition*. Translated by Mostafa Abedini Fard, Nilofar Publications.

Payandeh, Hossein. (2017) *Theory and Literary Criticism of Academic Textbook*, Volume 1, First Edition. Samt press.

Todovth, Tzutun. (1377) *Mikhail Bakhtin's Dialogue Logic*, translated by Dariush Karimi. Tehran: Nahr-e-Markaz.

- Jamshidian, Homayun. (2019) "Hermeneutic analysis of the story of the devotee and the king based on the Quranic concepts of the story from the second chapter of Golestan". *Journal of Qur'anic Literary Research*, Year 8, Number 4 (32 consecutive), 35-57.
- Hosseini Sorouri, Najma and others. (2016) "The ways of creating artistic simplicity in Saadi's Golestan", *Journal of Applied Rhetoric and Rhetorical Criticism*, Volume 2, Issue 1, 89-106.
- Saadi. (1369) *Golestan*. Edited by Gholamhossein Yousefi, second edition. Kharazmi Publications.
- Saadi. (1372) *Bostan*. Edited by Gholamhossein Yousefi, 4th edition. Kharazmi Publications.
- Sanai Ghaznavi. (1380) *Diwan Sana'i of Ghaznavi*. Edited by Mohammad Taghi Modares Razavi, fifth edition. Sanai Publications.
- Emarati Moghadam, Daoud. (2016) *Rhetoric: From Athens to Medina*, first edition. Tehran: Hermes.
- Calvino, Italo. (1381) *Why you should read the classics*, first edition. Translated by Azita Hampartian. Caravan publication.
- Kress, Nancy. (1387) *The beginning, the middle, the end*, the first edition. Translated by Nilufar Arbabi. Publication Rasesh.
- Crone, Patricia. (2013) *Pre-industrial societies, first edition*. Translated by Masoud Jafari. First Publication, Mahi Press.
- Gorji, Mustafa (2013) "The discourse analysis of the story of Saadi's dispute and the claimant with a view to the elements of the dialogue", *Journal of Persian Language and Literature Research*, No. 2, 75-88.
- Majd, Omid; Gholami Shabani, Shafaq. (2018) "Methods of persuading the audience in Golestan Saadi", *Journal of Persian Language and Literature (Kharazmi University Faculty of Literature and Humanities Magazine)*, Volume 27, Number 86, 179-193.
- Namvar Motalagh, Bahman. (2010) *An introduction to intertextuality*, first edition. Tehran: Sokhan Publishing House.
- Nasr, Seyyed Hossein. (2019) *Tafsir Ma'azaraana Qur'an*, Vol. 1, translated by Insha'Allah Rahmati, Sofia Publications.

Homayoon Katoozian, Mohammad Ali. (1385) *The poet of love and life, Saadi*, first edition. Center publication.

Hillis Miller, Joseph. (1385) *on literature*, first edition. Translated by Soheyl Sami. Tehran, Ghoghnoos Publications.

Yann, Manfred. (2019) *Narratology*, first edition. Translated by Abolfazl Hori, Scientific and Cultural Publications.

Choo, Suzanne S. (2021), *Teaching Ethics through Literature*, First published, Routledge.

Fludernik, Monika, (2002), *Towards a 'Natural' Narratology*, Routledge.